

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

نعمت الله مختار زاده  
شهر - اسن - المان

## حاجی و ایندیسیت

(قسمت اول)

حاجی ما از قضا بیمار شد  
اشکمش پندید و رنگش زار شد  
او همی زارید و نالید ، هرطرف  
بسکه می آمد بیرون از در صدف  
قامتش ، باریک مثل تار شد  
داستانش ، رونق بازار شد  
بر سر بالینش حاضر ، عاشقان  
بانوان خوشگل بس مهربان  
آن یکی از اینطرف ، آنسو دوان  
وان دگر دستک زن و ناله کنان  
آن یکی ، نذر و دعا ، خیراتها  
بهر حاجی ، کرده مبراتها  
آن یکی میگفت ، حاجی حامله  
وان دگر حاضر نموده قابله

آن یکی میگفت ، شاید دخترست  
 چشم حاجی سرخ ، همچو کبوترست  
 آن یکی میگفت شاید بچه است  
 ور نباشد ، کار حاجی کچه است  
 دیگری گفتا ، پسر با دختر است  
 زانکه حاجی شهوتی و صفدر است  
 حاجی بیچاره روی تخت بود  
 اشکمش پُندیده ، خیلی سخت بود  
 ناله هایش از زمین تا آسمان  
 قیل و قالش ، از برای دوستان  
 خنده هایش از برای دختران  
 عشوه هایش بود بهر گلرخان  
 آن یکی آورده بر او ، تحفه ها  
 خوش همی مالیده او را دست و پا  
 وان دگر با دسته گل ، قائم به جا  
 ایستاده نزد حاجی ، روی پا  
 آن یکی میکرد شانه موی او  
 عطر پاشیدی به دفع بوی او  
 وان دگر با قاشق زرین ، غذا  
 بر دهان حاجی کرده جابجا  
 آن یکی با پاره هائی از حریر  
 پاک کردی دست و روی آن هجیر  
 چند تن از یار و رفیقان قدیم  
 شرط می بستند بهر آن سقیم  
 اولی میگفت ! می آید پسر  
 می نهم بر شرط آن صد کیسه زر  
 دومی میگفت ، نه نه دختر است  
 شرط ما با پول نقد و زیور است  
 سومی گفتا ، بُود حاجی عقیم

میشوم بر شرطِ تان من هم سهیم  
 چارمی میگفت این دوگانگیست  
 گر نباشد فهم از دیوانگیست  
 شرط بر بستند ، یارانِ قدیم  
 هم جوان و پیر و هم زشت و بسیم  
 با گذشتِ چار روز و شب ، حنین  
 این نتیجه آمدی براو نوین  
 پنجمی فرمود ، که این اوراقها  
 گفته های داکتران ، بر طاقها  
 سه قُلُو از بهرِ حاجی شد نوید  
 چون نتیجه خون ، از لائِر رسید  
 چشمِ حاجی ناگهان بر من فتاد  
 دیدنِ من کرد او را ، شاد شاد  
 یک تبسم بر لبانش شد پدید  
 آه سردی ناگهان از دل کشید  
 گفتمش ، حاجی چرا بیماره ای  
 اینچنین ناجورِ ناهنجاره ای  
 گفت ! از بس آرزو کردم پسر  
 عاقبت بر خود روا ، این دردِ سر  
 بسکه کردم نذر ها و ختم ها  
 شاید اکنون مستجابِ آن دعا  
 از کرم باید دهد ما را پسر  
 کارِ یزدان است و نه کارِ بشر  
 گفتمش چه میگذاری نامِ او  
 یک قلو یا دو قلو و سه قلو  
 در شکم گر باشدت یک گربه ای  
 یا پرنده ، یا چرنده ، بچه ای  
 یا که باشد، حور و غلمان، از بهشت  
 یا که باشد پاره های سنگ و خشت

یا که باشد میوه هائی از زقوم  
 یا که باشد شیشه های ، پر سموم  
 یا که جابلقا و جابلسا بود  
 آنکه موعودست ، در اینجا بود  
 گر خرّ دجال باشد در شکم  
 کار یزدان است گر باشد نَعَم  
 نرسها ، از در رسیدند ناگهان  
 خوشنما دوشیزگان چون اختران  
 حاجی را بردند به اتاق عمل  
 تا عیان گردد به کل ، آن محتمل  
 نه ساعت آن عمل جریان داشت  
 قلب ما را از غمش بریان داشت  
 آن یکی از قابله های عتید  
 اشکم بیچاره حاجی را درید  
 تا کشد کاکل زری ، دردانه ها  
 بهرّ حاجی باشدش آن مژده ها  
 دید ، نه دُرّ است و نه دُرّدانه ای  
 نه پسر ، نه دختر فرزانه ای  
 نه دُرّی حاصل شدی و نه صدف  
 نه ز خرمهره خبر ، نه از خزف  
 روده و شاهروده و هم گرده ها  
 هم جگر ، هم معده و شش ، غده ها  
 آنچه بودی جملگی شاریده بود  
 چون اپندیسیت او ترقیده بود  
 جمله دستگاه درون بطن او  
 هیچ معلومی نبود از متن او  
 اشتباه حامله ، بیهوده بود  
 پس اپندیسیت او ، زائیده بود  
 نه خبر از آن پسر ، کاکل زری

نه خبر از دختری همچون ، پری  
 نه خبر از دو قُلو و سه قُلو  
 نه خبر از تربوز و ، نه از کدو  
 دوستان اینست وضع و حال مان  
 هم زن و هم مرد و هم پیر و جوان  
 دردِ پا را بهترست داروی خواب  
 بر فشارِ خون ، داروی جلاب  
 دردِ دل را ، چاره اش پایان بود  
 دردِ پایان ، چاره اش زایان بود  
 این بود هم علم و فهمِ دکتران  
 پس تو وضعِ دیگران را خود بدان

#### معانی بعضی از لغات:

\* مَبَرَّات = خیراتها ، بخششها \* کبتر = کبوتر یا کفتر \* سمندر = حیوان افسانه‌ای که در آتش نمی‌سوزد \* آذر = آتش \* صفدر = شجاع ، دلیر ، صف شکننده \* قائم = ایستاده ، برخاسته ، به پا \* حریر = پارچه ابریشمی \* هجیر = زیرک ، هشیار ، پسندیده و نیکو \* سقیم = بیمار ، ضعیف \* عقیم = مرد یا زنی که نتواند ایجاد فرزند کند \* بسیم = خوشرو ، خندان \* حنین = ناله ، شدتِ گریه \* نوین = تازه ، جدید \* دوغلو = طفل دوگانگی \* نوید = خبر خوش ، مزده ، بشارت \* مستجاب = قبول شده \* ناهنجار = بی‌قاعده ، برخلاف قاعده بودن ، عدم تناسب \* حور = دوشیزگانِ بهشتی هستند که در جهانِ دیگر نصیبِ نیکوکاران می‌گردند ، زن سیاه چشم ، زنی سپید پوست که سیاهی چشم و موی او بغایت باشد (سیه چشمانِ سپید اندام) \* غلمان = خدمتگار بهشتی بصورتِ مرد که در خدمت اهلِ جنت خواهند بود ، غلام ، نوجوانان \* زقوم = درختی است جهنمی دارای میوه‌های تلخ که در قرآن ذکر شده \* سموم = زهر ها \* جابلقا = شهری است در شرق پنهان که هزار دروازه دارد و هر دروازه هزار پاسدار و قائم موعود در آنجاست \* جابلسا (جابلصا) = شهری است در غرب پنهان که هزار دروازه دارد و هر دروازه هزار پاسدار و قائم موعود در آنجاست \* موعود = کسی که ظهورِ آن وعده داده شده (مهدی آخر زمان) \* نَعَم = شتر ها \* محتمل = گمان برده شده \* خزف = سفال \* انین = ناله و آواز سوزناک \* عنید = قوی ، تنومند ، جسیم \* بطن = داخل شکم \* متن = داخل ، درون \*